بسم الله النّور

المیزان خوانی جلسه شانزدهم- دوره دوم- سوره مبارکه کهف - ۲۱/ آبان /۱۴۰۳

بخش اول

- شرح سیاق ۶۰ - ۸۲ ،از آیه ۷۱ تا آخر

بخش دوم

شرح حال سید علی آقای قاضی:

- اهتمام سید علی آقای قاضی به برگزاری مراسم غدیر

- خطبه خوانی‌های ایشان

- متهم کردن ایشان به صوفیه

- موضع‌گیری حوزه نجف در مقابل عرفان و اشعار حافظ و مولوی و ....

- قطع کردن مستمری ایشان و شاگردان‌شون از طرف حوزه نجف

- اهتمام ایشان به شریعت و آداب آن برخلاف اتهام‌شان به تصوف

- روا داشتن ظلم‌های زیادی در حق ایشان

"بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيم وَ به نَسْتَعِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِين "

بخش اول

شرح سیاق ۶۰ - ۸۲ از آیه ۷۱ تا آخر

جلسه شانزدهم المیزان سوره مبارکه کهف هستیم در سیاق آیات ۶۰ تا ۸۲.
آیات ۶۰ تا ۸۲ راجع به داستان حضرت موسی و حضرت خضر بود ما تا شروعِ همراهی حضرت خضر و حضرت موسی مطلب را گفتیم که شرط و شروط‌هایی بین‌شون رد و بدل شد. حضرت موسی یک قول‌هایی دادند حضرت خضر یه قول‌هایی گرفتند که این سفر رشدی را شروع کنند، یک سفر معنوی را می‌خواهند شروع کنند.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
آیه ۷۱ "فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ أَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا ﴿۷۱﴾"
شروع سفر اینجاست، آیه‌ی ۷۱.
کلمه **" إِمْرًا "** به معنای بلای عظیم، مصیبت بزرگ. **"لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا ﴿۷۱﴾"** مصیبت بزرگ. نگاه کنید تا قبل از این فعل‌های مثنی، دو نفر، برای حضرت موسی و حضرت یوشع بود. از این نقطه به بعد یعنی شروع سفر حضرت موسی و حضرت خضر، ظاهراً قرار نبوده که حضرت یوشع اضافه بشه وگرنه فعل‌ها باید جمع میشد چون سه نفر هست ولی باز هم فعل‌ها دو نفره هست یعنی **"فَانْطَلَقَا"**. پس از این لحظه به بعد حضرت یوشع با این سفر همراهی نمی‌کنند.
پس فاعل **"فَانْطَلَقَا"** حضرت موسی و حضرت خضر هست. حضرت یوشع جدا شدند. پس **" إِمْرًا "** یعنی یک مصیبت بزرگ. **" فَانْطَلَقَا"** انطلق یعنی روانه شدن. راه افتادند معنی این هست.
"حَتَّى إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ" باز **"رَكِبَا"** فعل مثنی هست، تا اینکه در یک کشتی سوار شدند.
"خَرَقَهَا" اگر دقت کرده باشید داخل آیه هیچ فاصله‌ای نداده یعنی به محض سوار شدن نگفته فخرقها، ثم خرقها، وخرقها یعنی هیچی نیاورده بلافاصله بعد از سوار شدن گفته **"خَرَقَهَا"** یعنی این اتفاق سریع افتاده. **خَرَقَهَا** حضرت خضر شروع کرده به سوراخ کردن کشتی. یه آسیبی باید به این کشتی می‌رسیده که اون اتفاق بیفته**"لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا"**. حضرت موسی سریع سوال می‌کنه، قول داده بودا، همین آیه پیش حضرت خضر گفتند هرچی به چشمت اومد هر مسئله‌ای پیش اومد حق نداری سوال کنی تا خودم بهت بگم.
صحنه صحنه‌ای هست که ناخودآگاه آدم اعتراضش باز میشه. حضرت موسی **"قَالَ أَخَرَقْتَهَا"**؟ سوالی هم می‌پرسد، گفتم اون ادب هست. چرا اون کار کردی؟ میگه آیا این کار را کردی که، لام غایت **" لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا"** حضرت موسی می‌دونه که حضرت خضر قصد غرق کردن اهل کشتی را نداره، ته ماجرا را داره می‌بینه، این کشتی سوراخ بشه آب بیاد داخلش، غرق میشه.
لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا ﴿۷۱﴾. چه مصیبتی، چه اتفاق بدی. (دقیقه ۵)

آیه ۷۲" قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّکَ لَنْ تَسْتَطِیعَ مَعِیَ صَبْرًا ﴿۷۲﴾"

حضرت خضر بلافاصله گفتند **"قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّکَ لَنْ تَسْتَطِیعَ مَعِیَ صَبْرًا ﴿۷۲﴾"** نگفتم شما استطاعت صبر و همراهی با من را نداری! حضرت موسی سریع یادش افتاد.

آیه ۷۳" قَالَ لا تُؤَاخِذْنِی بِمَا نَسِیتُ وَلا تُرْهِقْنِی مِنْ أَمْرِی عُسْرًا ﴿۷۳﴾"

"قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِی" مواخذه ام نکن. **"بِمَا نَسِیتُ"** یادم رفت. به خاطر این چیزی که یادم رفت مواخذه‌ام نکن.

رهق یعنی تسلط یافتن به زور. مصدرش چی میشه؟ مصدر **"تُرْهِقْنِی"**؟ اِرهاق احسنت! ارهاق یعنی تکلیف کردن. تکلیف زوری، قهری.

"عُسْرًا" یعنی همان سختی. تکلیف من را سخت نده یعنی تکلیف را بر من سخت مگیر. این ادبیش میشه. خیلی بهم سخت نگیر، یادم رفت.

آیه ۷۴ " فَانْطَلَقَا حَتَّی إِذَا لَقِیَا غُلامًا فَقَتَلَهُ قَالَ أَقَتَلْتَ نَفْسًا زَکِیَّةً بِغَیْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَیْئًا نُکْرًا ﴿۷۴﴾"

"فَانْطَلَقَا" که گذشت. یه نکته ادبی اینجا هست حضرت موسی نمی‌گه توضیح بده، چرا این کار را کردی؟ قرار بود سوال نکنه. الان یه اتفاق عجیب جلوی چشم حضرت موسی افتاده، سوال کرده اون جواب نداده. اگر ما بودیم می‌گفتیم، خب بگو دیگه چرا این کار را کردی؟ دلیل می‌خوایم؛ حضرت موسی دلیل نمی‌خواد چون قرار بود هیچی نپرسه.

"فَانْطَلَقَا" راه افتادند. **"حَتَّی إِذَا لَقِیَا غُلَامًا"** تا اینکه یک پسر نوجوان یه جوانی را ملاقات کردند، دیدند. غلام یعنی جوان مذکر، پسر. به معنای کلفت و نوکر نیست غلام در ادبیات عرب یعنی فرزند پسر.

حضرت زکریا یا حضرت مریم هم همین عبارت را به کار می‌برند، برای من فرزند پسر.

"فَقَتَلَهُ" اینجا این فاء، ببینید در بالا **"خَرَقَهَا"** بدون فاصله بود، اینجا فاء، گاهی بهش میگیم فاء فصیحه، یعنی شما خودت می‌دانی، داخل پرانتز به اتفاقاتی افتاده. مثلا حضرت خضر رفته یه ابزاری را آماده کرده، یه وسیله‌ای را برای کشتن اون جوان. خب عجیبه دیگه. مثلا بره یه دشنه‌ای یه چاقویی یه شمشیری یه چیزی پیدا کنه بیاد درجا بکشه. **"فَقَتَلَهُ"** کشتش. باز حضرت موسی یادش رفت **"قَالَ أَقَتَلْتَ نَفْسًا زَکِیَّةً"**.

سریع هم حضرت موسی به خاطر اون مأموریت ظاهریش قضاوت هم کرده، نفس زکیه میگه. درحالیکه بعدا می‌فهمیم که نفس زکیه نبوده هیچ، یه ماجرای دیگری داشته. نفس پاک، یه آدم پاک و پاکیزه بی‌گناه، چرا این کار را کردی **"أَقَتَلْتَ نَفْسًا زَکِیَّةً بِغَیْرِ نَفْسٍ"** بدون هیچ دلیلی، بدون هیچ قصاصی، اینکه قتلی مرتکب نشده؟ چون ما توی فقه موقعی می‌تونیم کسی را بکشیم که ۱. حکم دست‌مون باشه. ۲. یک قتلی را انجام داده باشه. قتل نفس بغیرنفس منظور این هست، اینکه قتلی انجام نداده.

سوال: فای این **"فَانْطَلَقَا"** اینجا با فای **فَانْطَلَقَا** آیه ۷۱ فرق می کنه؟ پاسخ: نه؛ همه دارن عطف میشن به قبلی، سپس، سپس زمانی، بعدیت زمانی داره.

فاء فصیحه زمانی هست که شما می‌دونید قضیه چیه ولی خدا نمی‌خواد همه را توضیح بده. یه عالمه از مطالب می‌ره داخل پرانتز. سوره ذاریات پر از فاء فصیحه هست. مثلا راجع به حضرت ابراهیم و اون چهار تا فرشته که میان، حضرت ابراهیم میره یک گوساله بریانی را آماده می‌کنه وسایل پذیرایی آماده می‌کنه، این ماجرای پذیرایی حضرت ابراهیم را چون جای دیگری ازش یاد کرده مثلا در سوره هود و مخاطب می‌دونه قضیه چیه؟ دیگه نمیاد بازش کنه. خیلی خلاصه جملات کوتاه کوتاه، همه را هم با فاء میگه. به اینها میگیم فاء فصیحه. یعنی اینکه از یه سری اتفاقات فاکتور گرفته نمیاد بازش کنه. درست شد؟ بهش میگیم فاء فصیحه. (دقیقه ۱۰)

کلمه **"زَكِيَّةً"** طهارت و پاکی او از گناه چون در ظاهر که ما دیدیم یه آدمی کنارمون راه میره نه دزدی کرده نه قتل کرده، پاک هست دیگه، طهارت داره.

"بِغَيْرِ نَفْسٍ" هم توضیح دادم مرتکب قتلی نشده بود.

"لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا ﴿۷۴﴾ " **"نُكْر"** از منکر میاد از انکار میاد. نکره به معنای کار منکر یعنی کاری که توی عرف شناخته شده نیست معروف نیست، منکر هست، جامعه بشری این رو نمی‌شناسه، با این ارتباط نمی‌گیره، بهش میگن نُکر.

علامه یه نکته دیگری هم میگن: و نیز اشاره به این است که گویا نشنیده که در اول امر به او گفته بود **"إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ﴿۷۲﴾"** یا اگر شنیده خیال کرده شوخی کرده یعنی اون جمله اول حضرت خضر را حضرت موسی جدی نگرفته واسه همین میگه ناشناس بود، چه کاری چه چیز عجیبی.

چرا برای کشتی میگه **"إِمْرًا"** و برای این قتل جوان میگه **"نُكْر"**؟ علامه میگن: کشتی مستلزم کشته شدن هست، وقتی سوراخ بشه آب بیاد داخلش و غرق بشن مستلزم کشته شدن تعداد زیادی آدم هست. پس میشه یک مصیبت بزرگ **"إِمْرًا"** یه بلا چون یه تعداد زیاد آدم هست. اما در مورد **"نُكْر"** فقط در مورد یک آدم هست که کشته میشه یه امری هست که توی حالت عادی اتفاق نمیفته. علت تفاوت تعبیرشون این هست.

آیه ۷۵" قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ﴿۷۵﴾"

باز حضرت خضر می‌فرمایند: **قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ﴿۷۵﴾**. همون جمله ۷۲ را یک‌بار دیگه تکرار کردند. نگفتم شما تحمل همراهی با من را ندارید؟

آیه ۷۶" قَالَ إِنْ سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا ﴿۷۶﴾"

حضرت موسی دیگه اینجا خودش شرط میذاره. هی یادش می‌رفته دوباره یادش میومده. می‌فرماید **"قَالَ إِنْ سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا"** اگه من یه بار دیگه از چیزی از تو سوال کردم **"فَلَا تُصَاحِبْنِي"** باز در کمال ادب، دیگه من رو کنار خودت راه نده یعنی من دیگه نمی‌تونم با تو مصاحبت کنم. نمیگه دنبالت بیام یا نمیگه مثلا بغل دستت، میگه من رو به مصاحبت با خودت قبول نکن. **"فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا ﴿۷۶﴾"** دیگه عذرت موجه هست، من هم ناراحت نمیشم. باز سوال نمی‌پرسه، خب چرا کُشتی؟ یک‌بار حضرت خضر

گفت: نمیتونی، تو طاقتش را نداری. دلیل کار را دیگه نپرسید حضرت موسی. ولی بعدش حضرت خضر موقع جدایی همه اون دلایل را میگه.

اینجا حضرت موسی با اینکه تعجب کرده، طرف ناشناس یک کار عجیب غریبی را انجام داده، زده یکی را کشته، سوال کرده چرا کشتی، حضرت خضر گفته: گفتم سوال نکن، دیگه اصرار نکرده. حالا بگو حالا توضیح بده چرا کشتی؟

آیه ۷۷" فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطْعَمَا أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَّ فَأَقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا ﴿۷۷﴾"

" فَانْطَلَقَا" راه افتادند **"حَتَّى إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ"** رسیدن به ساکنان یک روستا، اهالی یک قریه‌ای.

"اسْتَطْعَمَا" درخواست چی کردند؟ طعام.

خودم برداشتم این هست، نمی‌دونم واقعا چقدر درست باشه. از صبح حضرت موسی ماهی را که از دست دادند همینجور گشنه هستند خسته هستند، الان گشنه هستند رسیدند به یک روستایی احتمال اینکه غذا باشه، زیاد هست **"اسْتَطْعَمَا أَهْلَهَا"** از صاحب‌هاش غذا خواستند، اونها به جای اینکه این دو تا را مهمان کنند چیکار کردند؟ ابا کردند. ضیافت یعنی مهمانی." **فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّفُوهُمَا"** به هر دلیلی به این دو نفری که غریبه هستند و گرسنه هستند غذا ندادند. یه مجازی اینجا به کار رفته **"حَتَّى إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ"** (دقیقه ۱۵)

"أَتَيَا" رسیدند.

بذارید درستش را بگم. ببینید جاهای دیگه میگه فاهلکنا مثلا قریه، یا اهلکناالقری، جمع قریه. میگه روستاها را نابود کردیم. منظور خود روستا و در و دیوار که نیست، یعنی اهل روستا.

اینجا ولی خود **"أَهْلَ"** را آورده به خاطر اینکه بحث طعام دادن و طعام گرفتن هست، اون تبادل چیز باید با اهل اتفاق می‌افتاد به خاطر همین کلمه **"أَهْلَ"** را آورده وگرنه توی جاهای دیگه وقتی حرف از قریه میگه، میگه ما همه را هلاک کردیم همه را یه جا اینجوری کردیم ولی اینجا یه کاری می‌خواد اتفاق بیفته مثلا یه غذایی اینها درخواست کردند اینها هم ندادند پس ما با اهل روستا در ارتباط هستیم.

اینها الان گرسنه هستند و غذا بهشون ندادند." **فَوَجَدَا"** اون اطراف بیرون، مرز روستا یه دیواری را پیدا کردند **"فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا"** یه دیواری را پیدا کردند.

"يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَّ فَأَقَامَهُ" خیلی جالبه که اینجا باز یک صنعت ادبی داریم، تشخص‌بخشی بهش میگیم یعنی دیوار که آدم نیست که اراده داشته باشد میگه دیوارِ می‌خواست که بیفته؛ ما هم این رو به کار می‌بریم. خواستن را برای دیوار به کار برده. **"يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَّ"** داشته می‌افتاده، می‌خواست که بیفته.

" فَأَقَامَهُ" حضرت خضر چیکار کرده؟ این فاء را ببینید، رفته مثلا یه ملاتی چیزی درست کرده، حالا با هر ابزار اون موقع، هر چیزی که بوده این دیوار را که در حال فروریختن بوده صافش کرده. **"فَأَقَامَهُ"** سرپاش کرده.

بعد علامه می‌فرمایند: اقامه جدار در حضور اهل ده بوده؛ چرا؟ جمله بعدی حضرت موسی میگه: خب یه مزدی هم می‌گرفتی. اونها داشتند می‌دیدند. فکر کن مثلا دو نفر آدم گرسنه برن یه روستایی و غذا بخوان و اونها

ندهند بعد اینها یه جایی از روستا که خراب شده را تعمیر کنند. علامه میگه که جلوی چشم اهل قریه اتفاق افتاده. احتیاجی نبود که بفرماید **"لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا ﴿۷۷﴾"** اگر اینطور نبود چرا باید حضرت موسی می‌پرسید که یه مزدی هم می‌گرفتی پس یعنی جلوی چشم خودشون بوده.

بعد حضرت موسی میگن، اینجا دیگه نمیگه چرا کشتی؟ چرا سوراخ کردی؟ سوالش هم سوال عجیبی نبود میگه ایکاش یک پولی می‌گرفتی یعنی حتی حضرت موسی شرط همراهیش این بوده که اظهار نظر هم نکنه علاوه بر اینکه سوال نکنه، پیشنهاد هم نده، نظر هم نده. **"لَوْ شِئْتَ"** اگر می‌خواستی **"لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا ﴿۷۷﴾"** یه پولی ازشون می‌گرفتی.

آیه ۷۸" قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا ﴿۷۸﴾"

حضرت خضر فرمودند: **"قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ"** دیگه از اینجا به بعد باید از همدیگه جدا بشیم. **"سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا ﴿۷۸﴾"** تو را آگاه خواهم کرد به زودی یعنی همین الان، تاویل اون چیزی که تو صبرش را نداشتی.

ارهاق یعنی تکلیف کردن به قهر به زور.

بریم سراغ تأویل‌های حضرت خضر.

سوال: اگر حضرت موسی این سوالات را نمی‌کرد این همراهی ادامه پیدا می‌کرد یا نه در هرحال جدا می‌شدند؟

پاسخ: ادامه پیدا می‌کرد، به هرحال حضرت موسی مثل یک شاگردی داره یاد می‌گیره، چون که از همون اول هم حضرت خضر میگه تو این کاره نیستی اصلا تو را برای این کار، خدا نگذاشت، ماموریت تو یه چیز دیگه هست. میخواد بگه حتی به قول شما این سه تا را سوال نمی‌کرد، بالاخره که سوال می‌کرد، ویژگی حضرت موسی برای همراهی با حضرت خضر نیست. این یه کار دیگه داره می‌کنه این یه کار دیگه می‌کنه. اینها نمی‌تونن با هم باشند، نمیشه. همین که نمیشه انگار برای حضرت موسی یه رشد هست همین که متوجه شده که هر کسی را بهر کاری خلق کردند این رشد هست، فهمیده این قضیه را. (دقیقه ۲۰)

یک جایی ما توان فهمیدن یه مطلب را نداریم نمی‌دونیم که نداریم واردش میشیم یه کارهایی می‌کنیم بعد شکست می‌خوریم. اصلا توی فیزیک ما نیست توی ذهن ما همچین چیزی نیست توی توان ما همچین چیزی برنامه‌ریزی نشده بعد می‌فهمیم که بابا ما این کاره نیستیم، می‌کشیم کنار. همین که فهمیدیم ما چه چیزهایی را نمی‌توانیم، یه رشد هست، یه مسیرهایی را نمی‌تونیم بریم یه علم هست. فهمیدیم از پس این کار و این کار برنمی‌آییم.

قضیه حضرت موسی اینه، از پس چیزهای باطنی به خاطر ماموریت خاص ظاهری بر نمیاد، اصلا حضرت موسی اینقدر بزرگ هست که من همیشه میگم همین که خدا حضرت موسی و بنی‌اسرائیل را کنار هم قرار داده، ببینید حضرت موسی کیه؟ چون هیچکس از پس بنی‌اسرائیل بر نمیاد یعنی اینقدر حضرت موسی باعظمت هست ولی توی کار خودش. کار حضرت خضر متفاوت هست. حضرت خضر نمی‌تونه از پس بنی‌اسرائیل بربیاد و حضرت موسی هم از پس تأویل این اتفاقات به ظاهر عجیب بر نمیاد. چرا؟ بذار این هم بگم. بنی‌اسرائیل همه کارهاشون رو هست همه‌ی مخالفت‌هاشون همه‌ی اون کارشکنی‌هاشون، باید حتما حضرت موسی باهاشون علناً

مواجه بشه مثلا یکی را زده کشته ماجرای گاو بنی‌اسرائیل، کشته شدن را داره به چشم می‌بیند، همه‌ی اتفاقات و دلیلش به چشم دیده میشه. برای حضرت خضر اینطور نیست. درست شد؟

سوال: رشدش در این هست که علم به ندانستن پیدا کنه؟ پاسخ: همین که بدونند برای این قضیه مناسب نیستند این رشد هست عین رشد هست. غیر از اینه؟ هر کسی توانایی‌هاش رو بشناسه و بدونه که توی چه کاری به درد می‌خوره این عین رشد هست. غیر از این هست؟

من عرض کردم ما هیچ دلیلی برای این حرف نداریم، من طول عمر حضرت موسی و اون اتفاقات را بررسی کردم حدس خود من بود که این اتفاق اواخر افتاده چون حضرت یوشع این وسط هست، حضرت یوشع پیامبر بعد از حضرت موسی هست یه جوان هست، پس می‌خوره که اواخر عمر حضرت موسی باشه که اسمی از حضرت یوشع جوان داریم؛ گرفتید چی شد؟ همین که یک جوان به عنوان یک وصی کنار دست حضرت موسی هست یعنی حضرت موسی اواخرش هست یعنی مثلا بگیم توی اون چهل سال سوم سرگردانی هست. اینها جدا شدند برن یه دوره‌ای را بگذرانند. حضرت موسی می‌تونسته جدا بشه اونها سرگردانند حضرت موسی که قرار نیست مثل اونها چهل سال سرگردانی داشته باشه. توی چهل سال سوم حضرت موسی از دنیا میرن، حدس خود بنده هست، احتمالا اواخر هست که اسم حضرت یوشع را داریم. یه وصی که بعد از حضرت موسی کار را به دست می‌گیره و ادامه می‌ده، اینها را از رود اردن رد می‌کند و می‌رساند به فلسطین. در اواخر عمر هست که حضرت موسی باید مطلب را جمع می‌کرد رسالتش را باید تمام می‌کرد. حضرت خضر یه پیغمبر هست او هم بنی‌اسرائیلی هست، اصلا ماجراش جداست.

من روایت‌هاش را میخونم امام صادق می‌فرمایند: یک پیغمبری هست که مبعوث شده به قوم خودش، معجزه‌ش اینه که هر جا می‌نشسته هر جا اتراق می‌کرده سبز می‌شده به خاطر همین اسمش را گذاشتند خَضِر یا خضر. اسم اصلیش اصلا یه چیز دیگه هست عبری هست، ملکان مثلا، حالا اسم‌های دیگری گذاشتند. کاری نداریم. حضرت موسی با افرادی مثل بنی‌اسرائیل با اون قوم لجوج ششصدهزار نفری زبان نفهم، باید با اون‌ها سر کُند آخرش هم به خاطر همون‌ها خدا به حضرت موسی مقام میده. به خاطر همون‌ها میشن کلیم‌الله. به خاطر همون‌ها صاحب معجزات عدیده هست یعنی از همه‌ی پیغمبرها بیشتر حضرت موسی معجزه داره. فقط ۹تاش برای مقابله با فرعون هست **"تِسْعَ آیاتٍ بَیِّناتٍ"** هر کدوم از معجزات حضرت موسی خیلی عجیب و غریب هست که هیچ پیغمبر دیگری اون رو نیاورده. فقط حضرت موسی از پس این ماموریت برمیاد. (دقیقه ۲۵) توی سوره قصص هم میگه مخلَص هست یعنی مقامش خیلی بالاست اما توی موارد خاصی حضرت موسی نباید ورود پیدا کنه. این یه چیز خیلی مسلمی هست.

این اتفاق اواخر عمر هست چون که میگه یوشع هم اومده وسط. حضرت هارون احتمالا اینجا از دنیا رفتند. هر چی که هست اواخر هست چون یه نفر از بنی‌اسرائیل اینجا همراه‌شون نیست اونها سرگردان خودشون هستند. توی همون ایام هست و توی همون ایام حضرت موسی از دنیا میره. حدس‌های من هست، حضرت موسی احتمالا دوره همراهی با حضرت یوشع داره به حضرت یوشع آموزش میده که شما داری پست را بعد من تحویل می‌گیری باید چیکار کنی. بعد توی این آموزش یه جایی باید حضرت یوشع وایسه و حضرت موسی باید با حضرت خضر بره یه چیزی یاد بگیره بعد به حضرت یوشع یاد بده که پیغمبر بعد از خودش هست. بعد حضرت یوشع این

بنی‌اسرائیل وامونده را برداره از رود اردن ردشون کنه. اینها چهل سال سرگردان بودند، کی از رود اردن ردشون کرد؟ حضرت یوشع. اینها را ردشون می‌کنه تا برسونه به اورشلیم. اورشلیم و بعد ماجراهای فلسطین. این اتفاقات نشان میده که این اواخر عمر حضرت موسی هست.

سوال: ظاهراً بعضی از مفسرین گفتند این حضرت موسی که با خضر هست، داره توجیه عصمت حضرت موسی می کنه؟ پاسخ: اصلا اینطور نیست، غلط هست. این همون موسی‌ابن‌عمران کلیم‌الله بود. به خاطر اینکه مسئله را حل نمی‌کنند مسئله را برای خودشون نمی‌تونند هضم کنند که چرا حضرت موسی اینجا اینقدر سوال کرده عجول بوده نعوذ بالله و فلان. عرض می‌کنم انگار که دو تا تخصص بی‌ربط به هم را خدا می‌خواد نشون بده. دو تا تخصص بی ربط به هم، کنار هم نمی‌تونند قرار بگیرند پزشک و مهندس. نمی‌دونم معلم و .... نمیشه این کار خودش رو داره انجام میده اون کار خودش رو داره انجام میده.

صبر را نداری یعنی برای این کار ساخته نشدی، تو برو دنبال کار خودت. تو همون بنی‌اسرائیل را برسونی بس هست برای توی موسی. حضرت موسی اولوالعزم هست صاحب عزم هست. این عزم یعنی اون صبر، اونجایی که در سوره لقمان بحث صبر و عزم هست صبر از مصادیق عزم هست. حضرت موسی صاحب عزم هست. صبر لازم برای رسالت خودش را کاملا داره که شده اولوالعزم، صاحب آن عزم.

دوستان: به خاطر عطوفت زیاد بوده نمی‌تونسته صبر کنه زود می خواسته رفع عیب بکنه. استاد: عرض می‌کنم به خاطر اینکه با بنی‌اسرائیل درگیر هست. بنی‌اسرائیل را نمیشه یه لحظه به حال خودشون واگذاشت از بس بنی‌اسرائیل عجیب و غریب و شر و شیطون بودند نمی‌شده اینها را یه لحظه واگذاشت. چهل روز رفت برای تورات، برگشت دید گوساله پرست شدند. رفت برای تورات، کوه طور، دید اینها گوساله پرست شدند. نمیشه بنی‌اسرائیل را ول‌شون کرد به حال خودشون، چون نمیشه، حضرت موسی عادت کرده که سریع دنبال یه نشونه را بگیره، نکنه باز اینجا یک بلایی سر کسی بیاد، نکنه یه اتفاقی بیفته.

دوستان: چون پیامبر بوده بُعد اجتماعیش رو در نظر می گرفته. استاد: پیامبر اسلام با یک جمعیت به فرض دو سه هزار نفر نهایت پنج شش هزار نفر شهر مکه و پنج شش هزار نفر شهر مدینه طرف هستند. یکجا با ششصد هزار نفر آدم هیچ‌کدام از پیامبران همراه نبودند؛ متوجه هستید چی میگم؟ اینجا با هم سفر می‌کردند برمی‌گشتند صد هزار نفرشان یک شب کشته شدند، بعد تیره تیره شدند. حضرت موسی رو در رو با ششصد هزار نفر زندگی می‌کرده و هر روز ماجرا داشته. حضرت موسی چشمش عادت کرده که دم به دقیقه مواظب باشه و دنبال نشونه‌ها را بگیره. الان اینجا این توانایی را خدا بهشون نداده. در این مورد خاص انگار (همون حرف من هست.) اون نگرانی را اینجا هم داره. به شکل سوالی هم می‌پرسه چون می‌دونه اگر بنی‌اسرائیل را یه جا تنها بگذاره یه بلایی اینها سر خودشون و بقیه میارن.

میگه **"أَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا"** خیلی جمله نگرانی هست، نکنه اهلش غرق بشن چون دیده اینها را به چشم. قارون را دیده، ماجرای گاو بنی‌اسرائیل رو گذرونده، اون سنگ‌ها و چشمه‌ها و اون حرف گوش نکردن‌ها را حضرت موسی گذرانده. (دقیقه ۳۰) اینجا نمی‌تونه از پسش بر بیاد، این نتوانستن، نه عجز هست، نه ضعف هست، نه نقص هست هیچکدوم نیست.

سوال: یک سری از شرایطی که بنی اسرائیل داشتند و خود حضرت موسی داشتند به صورت فطری در اونها وجود داشته؟ پاسخ: ما فطری نمی‌تونیم بگیم، اکتسابی شد ولی از همون اول. خصوصیات اکتسابی هست. ژن اینجوری داشتند.

سوال: اگر همچین ژنی داشتند پس نباید اینجا مواخذه بشن؟ پاسخ: منظورم از ژن همون شاکله‌ای که بحث کردیم. خلق و خویی که کسب می‌کنند، بعد مدام در حال آموزشش هستند و اون رفتار را در خودشون تکرار می‌کنند، براشون میشه ژنی دیگه. میگه فلان خاندان این خصوصیت را همه‌شون دارند. نه اینکه توی دی‌اِن‌ای فیزیکی‌شون هست، نه! یاد گرفتند، همین خاندان مثلا یه رسم و رسومات خاصی دارند پدرها به بچه‌هاشون، بچه‌ها به بچه‌های خودشون، نسل به نسل این ویژگی این خصوصیت انتقال پیدا می‌کنه، آموزشی انتقال پیدا می‌کنه. ازش هم حاضر نیستند کنار بکشند.

آیه ۷۹ " أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا ﴿۷۹﴾"

"أَمَّا السَّفِينَةُ" اما اون کشتی. حضرت موسی دیگه سوال نکرد چرا؟ صبر می‌کنه حضرت خضر داره توضیح میده.

"أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ" مال یه سری آدم‌های مسکین محتاجی هست که ساحل‌نشین هستند و اینها کار ماهیگیری انجام میدن، این کشتی مال اوناست.

" فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا" فعل‌ها را دقت کنید حضرت خضر میگه من خواستم، منی که ماموریت دارم، منِ خضری که هر کاری کنم بر اساس ماموریت هست.

"فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا" خواستم معیوبش کنم **"وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ"** همین بغل، این ساحل، اگر این کشتی فرود بشینه یه پادشاهی داره یه حاکمی داره همه این کشتی‌ها را غصب می‌کنه، من این رو معیوب خواستم کنم که پادشاه و این ملک به اون طمعی نداشته باشه، او این کشتی را از اینها نگیره.

"وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا ﴿۷۹﴾" نکته جالبی که برای بنده هست، جملات کوتاه هست و بدون توضیح اضافه‌ست. بعضی جاها واقعا توضیح دادن کار رو خراب می‌کند، نمی‌دونم این رو درک کردید یا نه؟ قاطع، کوتاه، اصل مطلب را میگن و میرن. اکثر اولیا خدا اینجوری صحبت می‌کنند. یعنی هر کسی که حکم دستش هست امر دستش هست، توضیح نداره. توضیح دادن انگار داره مطلب را ضعیف می‌کنه.

حضرت خضر داره با جملات کوتاه، گفت یه کشتی بود یه پادشاهی بود می‌گرفت، من خواستم معیوبش کنم، تمام! دلیلش را خودت بفهم. اصلا دیگه نمیاد بیشتر از این توضیح بده یعنی یه دونه جمله را شما اضافه نمی‌بینید. سه تا جمله بود **"كَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ"** این یک. **"فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا ﴿۷۹﴾"** با سه تا جمله سر و تهش را هم آورد. توضیح نداره.

آیه ۸۰ " وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا ﴿۸۰﴾"

"وَأَمَّا الْغُلَامُ" اون پسر. **"فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ"** پدر و مادر مومنی داشت. فعل را ببینید **"فَخَشِينَا"** من و خدا ترسیدیم، **نا** در **"فَخَشِينَا"**.

"أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا ﴿٨٠﴾" توضیح نداد دیگه بیشتر از این. یه پدر مادر مومنی داشت ترسیدم از راه بدرشون کنه واسه همین کشتیم. تمام.

سوال: این قصاص قبل از جنایت نیست؟ پاسخ: قصاص قبل از جنایت برای کسی که صاحب حکم هست و از طرف خداست هم رواست. (دقیقه ۳۵) اینو اینجوری قبول کنیم خدا اینقدر دلش برای اون پدر و مادر مومن سوخته اینقدر رحیم هست اتفاقا نذاشته این پسر را، اجل پسر رسیده گرچه به دست حضرت خضر. این پسر یه کارهایی کرده، دیگه داشته بدنامی می‌آورده، حضرت خضر مامور الهی هست حاکم اجتماعی نیست، قاضی و اینها نیست، دادگاه اینجا تشکیل نمیده. این رو باید این جوری قبول کنیم، خدا برای اینکه یه جا حکمش رو اجرا کنه نیاز به دادگاه بشری نداره کار خودش رو پیش می‌بره. ما از این مجازات‌های تک نفره الهی زیاد داریم. دل پدر را رنجانده رفته درجا تصادف کرده، این کار خداست نه دادگاهی بوده نه چیزی. می‌دونید چی میگم؟ خدا یه جا مستقیم وارد عمل میشه، یه وقت بازتاب یه عملی این هست که خدا میاد خودش جان طرف را می‌گیره، بیشتر از این زنده نمونه به درد نمی‌خوره. درحالیکه اگر می‌خواستیم با دادگاه پیش بریم، حرفی نزد که، چیزی نخواست، چرا کشتیش؟ با دادگاه بشری خیلی چیزها توجیه نداره.

روایت هست یه مرد جوانی صدقه می‌خواست بده، صبح صدقه نداد گفت: حالا نه، کم میشه، این پول را لازم دارم، توی مسیر یه اتفاقی افتاد و از دنیا رفت، اگر اون صدقه را می‌داد. از این مرگ‌های اینجوری زیاد داریم مرگ‌هایی هست که درجا هست و حکم الهی پشتش هست.

سوال: بعضی‌ها میگن صدقه دادیم چرا طرف فوت کرد؟ پاسخ: دیگه اجلِ رسیده.

حضرت حضر یه موردی هست که من میگم تقریبا استثناست یعنی خدا حکم خودش را به این شکل عجیب و غریب داده دست حضرت خضر وگرنه بقیه را میگه با همون جریان عادی پیش برید کشته بشید اذیت بشید هزینه بدید ظلم کنند، این اتفاق باید مسیر عادی خودش را پیش ببره. برای همین من همیشه میگم خدا با معجزه کارش را پیش نمی‌بره تک و توک امثال حضرت خضر و حضرت موسی، که حضرت موسی پر از معجزه هست به خاطر شرایط خاص بنی‌اسرائیل. حضرت خضر هم یه حکم الهی دستش هست یه نفر هست. تک و توک این اتفاق پیش میفته و گرنه باید با اون جریان عادی شما همراه بشید مثل امام حسین. امام حسین کم جای معجزه نداشت خیلی جای معجزه داشت می‌تونست دعا کنه بارون بباره، اینها که بارون دست‌شون هست. توی زیارت جامعه می‌خونیم که خدا بارون را اصلا به واسطه شما داره نازل می‌کنه بر ما. **بِكُم يُنَزِّلُ الغيثَ وَ بِكُم يُمسكُ السَّماءَ أن تَقَعَ عَلى الأرض.** اینا ما داریم میگیم. (دقیقه ۴۰) به وجود این حجت‌هاست که بارون داره برای ما میاد یعنی امام حسین نمی‌تونست دعا کنه یه چاهی این طرف‌ها در بیاد مثلا، یه آبی مثلا بباره، یه لشکری بیاد؟ کما اینکه اومدن پیشنهاد کمک دادند. کاملا مسیر عاشورا جریان عادی هست و به ظاهر هم شکست خوردند، همه‌شون کشته شدند. اگر همه چیز با معجزه پیش بره همین الان من و شما که اینجا نشستیم خیلی چیزها را قبول نمی‌کنیم، خب دیگه خدا با معجزه این کار را کرده، ما مطیع نمی‌شیم. وقتی می‌بینیم که جریان عادی داره یک مسئله‌ای را جا می‌ندازه و با جریان عادی مسئله امام حسین تا الان ماندگار شده ما بیشتر

قبول می‌کنیم تا مثلا ماجرای عاشورا را بخونیم که یک گروه جنیان اومدند به حضرت امام حسین کمک کردند پیروز شدند دیگه نمی‌موند، توی همون تاریخ می‌موند، خب پیروز شدند رفت مثل خیلی از جنگ‌های تاریخی که می‌خونیم این گروه بر اون گروه پیروز شدند اگر امام حسین توسط یک معجزه ای پیروز میشد همون‌جا می‌موند بعداً یه نقل کوتاهی، دیگه برای ما به عنوان مکتب نمی‌شد؛ متوجه هستید؟ اینجوریه.

همه امامان مسیرشون مسیر عادی هست پس چرا باید مسموم بشن؟ هنوز جوان هست ۲۷ سالش هست، ۲۸ سالشه، ۲۵ سالشه مسمومش می‌کنند، نمی‌تونست نخوره اون رو؟ نمیشد؟ یا اصلا سم را خدا بی‌اثر می‌کرد با معجزه؛ چرا؟ نه؛ مسیر عادی هست. جریان هدایت کاملا جریان عادی هست مگر یه ماجرای خاصی مثل حضرت خضر و حضرت موسی یه نکته‌های ریزی توش هست که سوره کهف اصلا به خاطر اون بهش پرداخته.

سوال: حضرت خضر با امام زمان رجعت می‌کنند؟ پاسخ: بله. به‌خاطر همون عمر طولانی و اینکه حضرت خضر هنوز هم هستند. ما چهارتا پیغمبر را توی روایت داریم، ان‌شاءالله که روایت‌ها درست هست، چهار تا پیغمبر زنده هستند حضرت عیسی، حضرت خضر، حضرت ادریس و حضرت الیاس. اینها با امام زمان تشریف میارن.

باز توی روایت داریم که حضرت خضر همدم امام زمان هست یعنی تنها کسی که امام زمان را می‌شناسه و همدم و دم‌خور هستند که از تنهایی دربیان وگرنه خیلی سخته هزار و صد و نود و پنج شش سال هست که امام زمان تنها هستند، حضرت خضر همدم امام زمان هستند، حضرت خضر با ائمه دیدار مرتب داشتند. مرتب به دیدار امامان می‌رفتند همه‌شون را دیدند.

در روایت امام صادق می‌فرمایند: زیارت کردیم خضر نبی را.

آیه ۸۱ "فَأَرَدْنَا أَنْ يُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاةً وَأَقْرَبَ رُحْمًا ﴿۸۱﴾"

"فَأَرَدْنَا" وقتی اونجا میگه **"فَخَشِينَا"** پس فعل بعدی میشه، ما خواستیم **"فَأَرَدْنَا أَنْ يُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ"** خدا خداست یه بچه‌ی بهتری بهشون بده **"مِنْهُ زَكَاةً وَأَقْرَبَ رُحْمًا ﴿۸۱﴾"** این زکات را ببینید با توجه به کدوم کلمه قبلا آورده؟ اونجا حضرت موسی گفت: نفس زکیه. اینجا داره حضرت خضر این رو جواب میده، خدا یه بچه پاکتر، باطهارت‌تر **"وَأَقْرَبَ رُحْمًا ﴿۸۱﴾"** صله رحم هم به جا میاره پس اینجا می‌فهمیم که اون بچه یه کاری کرده که توی فامیل بد شده یعنی اصلا صله رحم، ماجرا فامیلی بوده چون که از لحاظ روانشناسی آبروریزی توی فامیل خیلی بدتر از آبروریزی توی دوستان و همکاران و هم محله‌ای‌هاست.

آیه ۸۲ "وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا ﴿۸۲﴾"

"وَأَمَّا الْجِدَارُ" و اما اون دیوار **"فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ"** مال دو تا بچه یتیم هست. علامه میگه: احتمال داره این مدینه با اون قریه یکی نباشه چون مدینه یعنی شهر، قریه یعنی روستا، یه جایی کوچکتر از شهر. مثلا اینها اهالی شهر بودند اما دیوار که زیرش یه گنجی بوده که مال اینها بوده کنار این روستا بوده؛ به فرض." **وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا"** زیر این دیوار یک کنزی بوده. کنز یعنی یه مالی یه سرمایه پنهانی، لزوما اون

چیزی که توی فیلم‌ها دیدیم صندوقچه پر از طلا و نقره و اینها نیست، متوجه هستید.(دقیقه ۴۵) مثلا ممکنه یه قباله‌ی ملک باشه، یه چیز حلال مخفی شده که خدا براشون گذاشته، باباشون براشون گذاشته کنار، حالا فوت کرده اینها این مال‌شون زیر این دیوار بوده دیوار اگر خراب می‌شده پیدا نمی‌کردند یا نمی‌تونستند بهش دست پیدا کنند حضرت خضر این دیوار را صاف کرده، یه علامت هست این دیوار که این کنز، کلمه معرب هست، فارسیش گنج هست، این گنج براشون بماند فعلا، هنوز این دو تا یتیم هستند بزرگ نشدند.

"وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا" پدرشان آدم صالحی هست، این یه نکته هست. یعنی پدر و مادر اگر صالح باشند خدا همیشه حواسش بهشون هست اونجا که بچه ناخلف هست یه جور، اینجا که پدرِ صالح بوده از دنیا رفته حواسش به بچه‌هاش هست.

کنز، مالی که بدون زحمت به دست میاد. برای این دو تا یتیم بدون زحمت هست، پدر براش زحمت کشیده. مثل مال ارث. ارث پدر زحمت کشیده، به ما که می‌رسه ما که براش زحمت نکشیدیم، دست‌مون میاد.

کنز قارون، اونجا منفی هست. معمولا جنبه منفی داره اینجا مثبت هست.

اینجا علامه میگن: این آیه دلالت داره بر اینکه صلاح انسان گاهی در وارث انسان اثر نیک می‌گذارد و سعادت و خیر را در ایشان سبب می‌گردد. صلاح پدر و مادر در سرنوشت فرزند موثر است.

حضرت خضر در ادامه می‌فرمایند: **"وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي"** داره این رو به کنایه میگه من هیچ کاری را سرخود انجام ندادم" **وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي"**.

آخرش **"ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا ﴿۸۲﴾"** این **"تَسْطِعْ"** با تَسْتَطِعْ‌های قبلی فرق می‌کنه از لحاظ ظاهر فرق می‌کنه معنی همون هست. تَسْتَطِعْ، تَسْطِعْ. این همون چیزی هست که تو استطاعت صبرش را نداشتی.

میگه: این اشاره‌ای هست از خضر به اینکه آنچه که برای وقایع سه گانه تاویل آورد و عمل خود را در اون وقایع توجیه نمود سببِ حقیقی آن وقایع بود یعنی واقعا یک دلیل واقعی پشت مطلب هست نه اون چیزی که حضرت موسی از ظاهر دیده، مثلا ظاهری دیده که یک کشتی سوراخ شده، یک بچه‌ای کشته شده یا یه دیواری همینجوری بی خود و بی‌جهت تعمیر شده، نه اینطور نیست.

در مورد بحث تاریخی علامه میگن: یه عالمی هست توی تاریخ ازش صحبت شده، از این خضر که علم لدنی داره و خدا بهش گفته به حضرت موسی که برو سمت مجمع‌البحرین اونجا این بنده‌ی ما را ببین و حالا نشونه گذاشته بودند، اون ماهی که گفتیم.

ماجراها را ما توی آیات خوندیم. در مورد شخصیت خضر میگه در قرآن کریم درباره حضرت خضر همین یه جا اومده، سوره کهف، تازه اسمش هم نیومده یعنی گفته **" عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا "**، جاهای دیگه ما اسمی از حضرت خضر توی آیات نداریم.

یه روایت از امام صادق هست: یک پیغمبری به نام خضر، مرسل هست. پیغمبر مرسل یعنی چی؟ رسالت هم داشته یعنی نبی بوده حضرت خضر یه جاهایی کار رسالتی هم انجام داده.(دقیقه ۵۰) مرسل هست خدا به سوی قومش مبعوثش کرده مردم خودش رو به سمت توحید و اقرار به انبیاء و رسل و کتب دعوت می‌کرده.

معجزه‌ش هم این بوده که روی هیچ چوب خشکی نمی‌نشست مگر آنکه سبز میشد بر هیچ زمین بی‌علفی نمی‌نشست مگر آنکه سبز میشد و اگر او را خضر نامیدند به این جهت بوده.

علامه هم این رو تاکید دارند که حضرت خضر پیغمبر هستند چون بعضی‌ها میگن که یه عالمی بوده مثلا یکی از اولیاء خدا بوده.

سوال: مگه می‌تونه از پیامبر بالاتر باشد؟ پاسخ: نه لزومی نداره که حتما پیغمبر باشه برای علم لدنی. و علم لدنی لزومی برای نبوت نیست. نبوت اصلا یه کار اجرایی خاصی هست.

علامه از اون کلمه **"عَبْداً مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا"** اثبات نبوت کردند ولی بعضی‌ها میگن نه نبی نبوده.

یه روایت از امام باقر و امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند: خضر و ذوالقرنین دو مرد عالم بودند نه پیغمبر. ببینید یک روایت میگه پیغمبر مرسل هست، یه روایت میگه عالم بوده پس ما باید دو روایت را بذاریم کنار هم و کنار آیات، اثبات کنیم یعنی ما اسناد را باید اینجوری پیدا کنیم.

علامه میگه: ولیکن آیات نازله در داستان خضر و موسی نشان میده که وی نبی بوده و چطور ممکن است بگوییم نبوده در حالیکه در آن آیات آمده که حکم بر او نازل شده. میگه **" خَشِينَا"، " أَرَدْنَا"** من و خدا، این رابطه من و خدا یعنی یه حکمی دستش هست.

یه سری باز روایات دیگری هستش که دیگه خیلی طول می‌کشه.

یه روایت دیگه هم بگم چهار نفر از انبیاء تاکنون زنده هستند عیسی و ادریس در آسمان هستند خضر و الیاس در زمین هستند خضر در دریا و الیاس در خشکی. روایت هست حالا خیلی نمی‌تونیم بهش بپردازیم. البته علامه میگه قصه‌ها و حکایات و روایات درباره حضرت خضر بسیار است، این هم عکس درالمنصور اومده.

یا مثلا راجع به اون ماهی، علامه میگه که با روایات من فهمیدم که ماهی دودی بوده نه ماهی زنده. ماهی بریان شده بوده.

یا اون مجمع‌البحرین مثلا کجاست؟ در همون سرزمین فلسطین هست، اینها رسیده بودند به نزدیکی‌های همون فلسطین توی اون چهل سال سوم.

اگر خواستید روایاتش را بخونید توی المیزان هست، توی سایت‌های آوینی و انهار این مطالب هست می‌تونید سرچ کنید.(دقیقه ۵۵)

این بحث قسمت اول‌مون.

بخش دوم

شرح حال سید علی آقای قاضی

"بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم وَ به نَسْتَعِینَ"

قسمت بعدی در مورد زندگانی آیه‌الله قاضی مطالبی را گفتیم امروز هم ادامه خواهیم داد. گفتیم که از ویژگیهای ایشون رسیدگی به محرومین بود، ماجرایی که توی سبزی‌فروشی ایشون داشتند و کاهوهای خراب را جدا می‌کردند را عرض کردم خدمت‌تون.

اهتمام سید علی آقای قاضی به برگزاری مراسم غدیر

نکته دیگری توی زندگی‌شون هست که خیلی توجه به اهلبیت دارند مخصوصا عید غدیر. در مورد عید غدیر خیلی ایشون اهتمام داشتند خیلی تلاش می‌کردند. یکی از دغدغه‌های همیشگی‌شون بحث خوب برگزار کردن جشن‌های عیدغدیر بوده و مراسم به پا می‌کردند هم توی خونه‌شون، هم توی مسجد یا توی اون حجره‌ی مدرسه هندی‌ها.

خطبه خوانی‌های ایشان

خطبه حضرت پیامبر را در روز غدیر چند بار می‌خوندند خطبه را توضیح می‌دادند بعد لابه‌لای خطبه شعرهایی که خودشون حفظ بودند را اضافه می‌کردند، خیلی مراسم پرباری بوده.

معمولا خطبه‌خوانی آیه‌الله قاضی معروف هست، شما حتی می تونید سرچ کنید خطبه خوانی‌های آیه‌الله قاضی در عید غدیر. خطبه را می‌خونده کنار هر جمله مثلا یه بیت شعری یه چیزی هم از خودش اضافه می‌کرده توضیح می‌داده تفسیر می‌کرده و خیلی تاکید می‌کرده.

متهم کردن ایشان به صوفیه

نکته بعدی ایشون متهمند به صوفیه بودن و این اتهام بدی هست، به این شخصیت نمی‌خوره این حرفها چون به شدت متشرع هستند چون صوفیه خیلی شرعی نیستند متشرع و فقهی نیستند یعنی عرفان تصوف فقهی نیستند، مثل شیعیان خیلی ملازم شرع نیستند خیلی پایبند احکام شرع نیستند.

ولی دو سه نفر از بزرگان نجف از زهاد معروف نجف این تهمت را زدند به آیه‌الله قاضی و گفتند که صوفی هست به خاطر شعرهایی که می‌خونده و این زهد خاصی که توی زندگیش داشته. اتفاقا هم اصلا هم توصیه به زهد نمی‌کنند بسیار ساده زندگی می‌کنند اما بسیار تمیز می‌پوشیدند. صوفیه این ویژگی را ندارند صوفیه عقیده شون این هست باید لباس‌های چروکیده، نامناسب، که بتونیم نفس را خوار کنیم ذلیل کنیم، عقیده‌شون این هست، هیچوقت لباس مرتب نمی‌پوشند اگر هم شما افرادی از اون دسته را ببینید متوجه میشید چی میگم. ظاهر آراسته‌ای ندارند آیه‌الله قاضی بسیار تمیز می‌پوشیده همیشه هم سفید می‌پوشیده هر کسی حتی قهوه‌ای هم می‌پوشیده ایراد می‌گرفته که چرا این رنگ را پوشیدی؟ باید رنگ روشن، مرتب یعنی کسی که در غذای

خودش مونده بوده و واقعا هم از لحاظ غذایی سخت بهش می‌گذشته اما به لباس به عطر و مرتب کردن موهای سر و صورت خیلی اهمیت می‌داده و تاکید هم می‌کرده برای اینکه شما حرف‌تون اثر کنه باید ظاهر منظم داشته باشید با ظاهر نامنظم کسی حرف‌تون را گوش نمی‌کنه واقعا بحث روانی هست. یعنی شما هر چی برید میتونید امتحان کنید امتحانی هم اجرا کنید هر چقدر مرتب‌تر لباس بپوشیم، اثر حرف‌مون بیشتر هست.

دو نفر از زهاد آدم‌های بزرگی هم بودند حالا چرا این تصور را کردند و چرا این تهمت را زدند معلوم نیست. یکی میرزا مهدی اصفهانی از علمای مشهد هست و یکی هم سید عبدالغفار مازندرانی از علمای نجف هست، اینها ایرانی هستند و رفتند نجف، تهمت تصوف زدند و باعث شد که مردم عادی نجف از آیه‌الله قاضی دور بشن و حتی بی‌حرمتی کنند. میرزا مهدی اصفهانی و سید عبدالغفار مازندرانی.

یه شیخی هست به نام شیخ عدنان، توی نجف خیلی اذیت کرد یکی از بزرگان حوزه هست، این که میگم یکی از علمای حوزه هست روحانی حوزه هست ولی آیه‌الله قاضی را خیلی اذیت کرد این شیخ عدنان، تمام مدت داشت علیه‌ش کار می‌کرد که بتونه ایشون را از نجف بندازه بیرون. (دقیقه ۵) این باعث شد که مردم دور شدند و بی‌حرمتی هم کردند، چندین بار شد که سجاده ایشون را از زیر پاش بیرون کشیدند یا آزار جسمی رسوندند مردم عادی، اونها بنده‌های خدا که نمی‌دونند قضیه چیه. وقتی که دوتا عالم دوتا بزرگ میان همچین چیزی میگن.

من یه شرح حالی می‌خوندم از علامه طباطبایی که علامه اونجا گریه می‌کنند بر این ظلم‌هایی که به آیه‌الله قاضی رفت. می‌گفت اینها نمی‌دونستند دارند چه ظلمی می‌کنند چه دلی دارند می‌شکنند چون ایشون آدم کمی نبوده.

موضع گیری حوزه نجف در مقابل عرفان و اشعار حافظ و مولوی و ....

حالا چرا به آیه‌الله قاضی تهمت زده شده به خاطر صوفیه؟ به خاطر اینکه اشعار مولوی را زیاد حفظ می‌کرده. اون موقع در حوزه فقاهتی نجف به شدت با عرفان بد بودند، نمیومدند تفکیک کنند، هر گونه حرف عارفانه را اینها می‌زدند کنار. خیلی جبهه گرفتند یه مدتی حوزه نجف در مقابل عرفان، حتی عرفان درستش هم جبهه گرفته بودند. آیه‌الله قاضی معروف بود به خواندن اشعار مولوی، مثنوی مولوی و همچنین اشعار حافظ. اصلا اون موقع معروف بود که حافظ سنی هست، باهاش بد بودند فکر می‌کردند هر کسی شعر حافظ بخونه یه مشکل اینجوری داره.

حافظ احتمال اینکه اهل سنت باشه هست احتمالش هست بعضی‌ها میگن تقیه هست چون زمان حافظ واقعا زمان تقیه هست، قرن هشتم زمان تقیه هست. بعضی‌ها میگن نه اهل سنت بوده، اصلا برای الان ما فکر نمی‌کنم خیلی فرقی کنه که حافظ سنی باشه یا شیعه باشه. اشعار مولانا، اشعار حافظ و عرفان ابن عربی را خیلی بهش می‌پرداختند.

یادتون هست راجع به ابن عربی گفتم اختلاف نظر زیاد هست. ابن‌عربی یک شخصیت خیلی رازآلودی هست. یه زمانی من هی سعی می‌کردم نقد کنم چون استادهامون خیلی بد می‌گفتند از ابن‌عربی. بعد من یه نظر

خوندم از رهبری، گفتند: نه نقدش کنید نه تعریفش را بگید، چیکار دارید شاید واقعا درست بود. اینا رو نمی‌دونیم که چی هستند چون شرایط اون زمان خیلی شرایط تقیه‌ای بود، چیزی نگید احتیاط کنید.

ابن‌عربی حرف‌های عرفانی خوبی زده، گاهی لابه‌لای کتاب‌هاش یه سری چیزها را گفته شاید از روی تقیه بوده،ه آقای جوادی آملی میگن از روی تقیه بوده آقای حسن زاده آملی میگن از روی تقیه بوده؛ نمی‌دونیم. آقای قاضی ارادت خاصی به ابن‌عربی داشته به مولوی داشته و به حافظ. تمام صحبت‌هاش هم یک در میان یه شعر از اینها می‌گفته، این توهم به وجود آورد که این صوفیه هست.

قطع کردن مستمری ایشان و شاگردانشون از طرف حوزه نجف

ضمن اینکه یکی از صوفی‌های معروف نجف از این دراویشی که هنوز هم شاید این گوشه کنار یکی دیده بشه درویش‌های اون موقع، درویش‌های بهارعلیشاهی هستند یعنی الان هم ما فرقه بهارعلیشاهی داریم منسوب به همون بهارعلیشاه زمان آیه الله قاضی.

یه شخصی هست به نام بهارعلیشاه توی نجف، درویش هست، همیشه هم توی قبرستان وادی‌السلام هست. لباس خاصی می‌پوشیدن اینها، یه چوبی دست‌شون بوده یه کشکولی روی دوش‌شون بوده ریش بلند، یک فرم خاصی داشتند، با آقای قاضی نشست و برخاست داشت چندین بار هم پسر آیه‌الله قاضی نقل می‌کنند که به همین بهارعلیشاه نقد کرده که این چه وضع لباس پوشیدن هست؟ مرتب بپوش چرا اینجوری می‌پوشی؟ ریشت را مرتب کن. یعنی این نقدها بود ولی خب دمخور بودند، مرام آیه‌الله قاضی کسی را رد نمی‌کرده. با زغال فروش محل دوست بوده دوستی چند ساله، با مثلا فلانی دوست بوده. ایشون هم می‌رفته میومده خونه‌شون. به خاطر ارتباط بهارعلیشاه که میومده خونه آیه‌الله قاضی، متهم شد به صوفیه و خیلی‌ها تکفیر کردند یعنی خیلی از بزرگان نجف، متاسفانه. بعد این شد که هر کسی به خونه آیه‌الله قاضی رفت و آمد می‌کرد مستمری حوزه‌ش قطع شد یعنی اگر طلبه‌ای از حوزه نجف وارد خونه آیه‌الله قاضی میشد. (دقیقه ۱۰)

سوال: همون درویشی که توی قبرستان میده همون بهارعلیشاه بوده؟ پاسخ: احتمالا؛ توی اونجا نمیگه اسمش چیه ولی ما بعدا دیدیم که با بهارعلیشاه خیلی ارتباط داره ارتباط مستمر داره. حالا دلیل نمی‌شده که ایشون صوفیه باشه میگم خیلی متشرع هستند کسی که متشرع هست نمی‌تونه صوفیه باشه. صوفیان متشرع نیستند. یعنی کلا همه کارهاشون دلی هست.

بعد قطع شد تمام مستمری‌شون از حوزه و طلبه‌هایی که میومدن خصوصی پای درس ایشون، مستمری‌شون قطع شد. کی قطع کرد؟ رئیس حوزه میرزا ابوالحسن اصفهانی هست، دوست صمیمی آیه‌الله قاضی بوده اینها جوانی‌شون را با هم گذراندند با هم توی یک حجره درس خواندند، ناچار شد یعنی اینقدر اومدند به میرزا ابوالحسن اصفهانی فشار آوردند که این آقا که صوفی هست با مریدهاش جمع کنید، بندازید از نجف بیرون، مردم را داره از راه به در می‌کنه. مجبور شد کلا حقوق اینها را از حوزه قطع کنه، طلبه‌ها و اینها.

علامه طباطبایی، آقای بهجت، محمدتقی آملی، شاگردهاشون اینها همه دوره زیادی پولی از حوزه نجف نمی‌گرفتند.

سوال: نگرش صوفی‌ها چگونه بوده؟ پاسخ: نگرش صوفیا اولا میگم توی ظاهر که ظاهر خیلی خشنی دارند و توی بعضی از قسمت‌ها قالی‌گری دارند نسبت به مقام ائمه. در مورد نماز و یا طهارت مخصوصا، خیلی مثل ما دقیق نیستند یعنی درگیری‌های ما مثلا این نجس هست این پاک هست را خیلی ندارند. آدم‌های متشرعی از این بابت نیستند حالا مثلا به قول معروف دلت پاک باشه حالا عیب نداره حالا سه بار آب نکشیدی یه بار آب کشیدی، اینجوری هستند راحت هستند توی این زمینه‌ها. توی ظاهر احکام مثل ما مقید نیستند. اینها شاخه هایی از تصوف هست. خیلی منحرف شدند.

سوال: صفویان؟ پاسخ: صفویان خمیر مایه تصوف را دارند خمیر مایه‌ش رو دارند. گاهی گرایش‌های صوفی‌گرایانه هم ما توی صفویان داریم اما به این شکل انحراف پیدا نکردند چون ما شاه اسماعیل صفوی را داریم که مذهب شیعه را رسماً اعلام کرد مذهب رسمی کشور. از اونجا به بعد ما هم در زمینه معارف، هم در زمینه کتاب و احادیث، هم در زمینه معماری و هنر اسلامی، پیشرفت عجیبی داشتیم تحول خیلی بزرگی داشتیم. صفویان چی میگن ذائقه صوفی‌گری دارند اما اینکه مشخص به یک تصوف خاصی گرایش پیدا کنند نداریم ولی خب میگن در دوران صفویان به فرض علی‌اللهی‌ها آزاد بودند یا بقیه فرقه‌های صوفی آزادانه کارهاشون را انجام می‌دادند.

یک خانقاهی هست صفی‌علیشاه سمت بهارستان یکی از همون بزرگان صوفیه هست. از همون زمان صفویه به بعد اینها یک نسلی شدند برای خودشون. صفی‌علیشاهی‌ها، بهارعلیشاهی‌ها، اینها ترکیب اسم‌شون با اسم حضرت علی هست به علاوه یه مقام اولوهیتی که براش قائل هستند. کلا فازشون جدا شد.

توی فقه ما توی رساله ما، اینها را نجس می‌دونند، برید ببینید.

سوال: چه فرقی با دراویش دارند؟ پاسخ: درویش‌های الان هم اکثراً همینند، علیشاه، علی‌الله، اینها. من درویشی که این نباشه ندیدم، الان خیلی کمند اکثراً هم مال فرقه گنابادی‌ها هستند. بعد از لحاظ فقهی میگن که اینها نجس هستند چون کلا یه سیستم جدیدی را ابداع کردند برای خودشون، دراویش مشخصِ علیشاهی‌ها، علی‌اللهی‌ها، حسین‌اللهی‌ها. فقه ما توی رساله ما، مراجع میگن اینها نجس هستند نجس فقهی هستند چون یک حالتی از کفر انگار براشون به وجود اومده.

من این رو به چشم خودم دیدم و خواندم توی رساله‌ها اون دوره‌ای که احکام تدریس می‌کردیم اینها را دیدیم. (دقیقه ۱۵) ببینید فقط صرف نماز خواندن نیست عقیده‌ی اصلی شون راجع به خدا با ما فرق می‌کنه. دوستان: نماز که نمی‌خونند. استاد: اگر هم بخونند الان ما گیرمون روی نمازشون نیست، عقیده اصلی‌شون شرک داره.

اهتمام ایشان به شریعت و آداب آن برخلاف اتهام‌شان به تصوف

تهمتی که به آیه‌الله قاضی زدند اینه که با صوفی به نام بهارعلیشاه که اون موقع عرفان نجف یعنی در واقع بگم حوزه نجف به شدت با این صوفی‌ها دشمن هست. از دل این حوزه‌ی سختگیر فقهی، ما عرفان فقاهتی داریم یعنی اینهایی که اومدن عارف شدند عارف فقیهند. یعنی هم مسیر عرفان را طی کردند هم مو به مو دستورات شرع را اجرا کرده. مثلا در یکی از احولات آیه‌الله قاضی این هست که صبح مثلا پاشده رفته کنار حوض وضو بگیره دیده یکی از طلبه‌ها که آدم بزرگی هم بوده داره دعای وضو را می‌خونه، ایراد گرفته که اینجا را داری

اشتباه می‌خونی، شما اعراب را داری غلط می‌خونی، عرب هم بوده. بعد مسخره می‌کنه تو که ترکی تو چرا داری از ما ایراد می‌گیری؟ بعد میاد متن اصلی را می‌بینه، اینجا حتی دعای وضو را هم باید دقیق بخونی یعنی اینقدر آدم متشرعی هست شدید متشرع هست. از مقدمات نماز و نوافلش بگیرید تا تمام اسباب طهارت را ایشون دقیق اجرا می‌کرده پس نمی‌تونه صوفی باشه. هر وقت خواستیم به یکی بگیم صوفی باید دقیق ببینیم تشرع داره یا نه؟ اگر تشرع نداشته باشند گرایش به صوفی‌گری دارند.

ایشون خیلی اذیت شدند توی این مسیر خیلی مردم عادی اذیت‌شون کردند، البته اونا را ما میگیم گناهی ندارند اونها دنبال حرف بزرگان نجف هستند، حوزه کلا این گروه را بایکوت کرد. حوزه نجف آیه‌الله قاضی و شاگردانش را کلاً گذاشت کنار، چرا؟ داره اشعار مولوی را می‌خونه اشعار حافظ را می‌خونه، فلان میشه.

ده سالی آیه‌الله قاضی شاگرد علامه مرتضی کشمیری بود درستش باید بگیم مرتَضی یعنی اسم مرتِضی غلط هست مرتَضی هست. مُفتَعَل؛ خودشون هم تأکید داشتند که مرتَضی بگید یعنی شیخ مرتَضی انصاری، می‌گفتند به ما بگید مرتَضی. مرتِضی کلمه غلطی هست.

به هرحال ده سال شاگردی کرده و تنها اختلاف‌شون که باعث شد آیه‌الله قاضی دیگه شاگردی آیه‌الله کشمیری را نکنه به خاطر اینه که ایشون به شدت علاقه داشتند به مثنوی و حافظ و ابن‌عربی. آقای کشمیری اینها را کافر می‌دونستند سنی می‌دونستند مثلا این سنی هست واسه چی داری...؟

آقای کشمیری خیلی اشراف خوبی داره روی اطرافیان و شاگردانش، به احوالات‌شون اشرف داره مثلا اگر آقای قاضی توی حجره بغلی داشته یواشکی مثنوی می‌خوانده این طرف آقای کشمیری داد می‌زده مگه نگفتم اون کتاب کفر را نخون؟ می‌دونید این اختلافات اینجوری باعث شد که دو تا مسیر جدا را طی کردند. هم آیه‌الله کشمیری، علامه کشمیری بسیار بلند بالا و بلند مقام هستند هم آیه‌الله قاضی، سلیقه سلوکی‌شون با هم فرق می‌کنه.

سوال: چرا تشخیص‌شون این بود که اون کفر هست؟ پاسخ: صرف سنی بودن. میگم شما باید توی اون دوران حوزه نجف باشید و ببینید که چقدر فضا مهم هست، معصوم که نیستند. حوزه نجف خشک بوده.

الان اصلا شرایط اینجوری نیست الان نمی‌تونیم اینقدر دقیق مرزبندی کنیم و حتی بگیم فلانی کافر هست. خیلی تفکرات عجیب و غریب بوده.

به هرحال حوزه نجف در این دوران به شدت فقهی هست، دقیق و سختگیر هست، اشعار مولوی ورودی نداره به حوزه، اشعار حافظ همچنین، افکار ابن‌عربی ورودی نداره؛ نمیگم اینها خوب هست نمیگم بد هست. عرض کردم من هیچ موضعی نسبت به این افراد نگرفتم چون اصلا کسی نیستم من دارم نقل می‌کنم ولی مثلا من خودم شعر حافظ را دوست دارم شعر خیلی عمیقی هست، اشعار مولانا را دوست دارم راجع به شخص مولوی من حرفی ندارم بزنم، حالا یا عاقبت به خیر شده یا عاقبت به شر شده حالا یه حرف خوبی اومده زده دیگه.

(دقیقه ۲۰) اگر کسی اومد شعر مولوی را خواند که نمی‌توانیم بگیم که این از راه به‌در شد و فلان شد. ولی کلاس‌های عرفانی، الان کلاس‌های مثنوی معنوی هست نمی‌دونم چیه اینها غلط هست. میرن دور هم جمع میشن با ساز و دهل، کلی حالا ابزارآلات داریم، بعد یه شعر مثنوی می‌خونند بعد توی عالم خلسه خودشون فرو

میرن، به خدا نزدیک میشن برمی‌گردند، اصلا نه نمازی نه چیزی. مولوی خوانی، مثنوی خوانی دارند. اینها قشنگ نیست جالب نیست یعنی راهش درست نیست.

دوستان: آقای قاضی که اینقدر به شرع مقید بودند و رعایت می‌کردند اگر اشکال شرعی داشت ایشون این کار نمی کردند. استاد: بله؛ اشکال شرعی نداره.

سوال: بعضی ها میگن از فلان قاری تبعیت نکنید اصلا صوتش را گوش ندید، میگن تاثیر می‌گذارد؟ پاسخ: اصلا این حرف ها نیست، اشکال فقهی و شرعی نداره. نمی‌دونم من این سختگیری‌ها را بعضاً قبول ندارم از اون ور افتادن‌ها را قبول ندارم از این ور این سختگیری‌ها را. اونجایی که اجازه داریم چرا انجامش ندیم؟ ما از لحاظ فقهی که مشکلی نداریم با این قضیه. خیلی سختگیری اینجوری هم به نظر من جالب نیست.

سوال: علامه طهرانی توی مشهد ایشون صوفی بودند خیلی مرید دارند؟ پاسخ: نه؛ یه دونه علامه طهرانی من می‌شناسم که شاگرد آیه‌الله قاضی هست، نمی‌دونم اون کی هست.

خیلی‌ها متهم به تصوف هستند مثلا مرحوم دولابی هم متهم هست به این قضیه. باید مثلا شاگردها بیان دفاع کنند، ایشون هم متهمند به صوفی‌گری ولی ایشون هم آدم متشرعی هستند، اهل دقیق نماز و روزه و اعمال دیگه و خمس و زکات و اینها. یا مرحوم رجبعلی خیاط متهم هستند به صوفی‌گری. چرا؟ البته میگم من همه اینها دارم نقل می‌کنم هیچ نظری الان ندارم. در زمان اینها بعضی از مراجع بزرگ از امثال رجبعلی خیاط ایراد گرفتند که شما اگر که به یک مقامی در اثر ترک یک گناه رسیدید نمی‌تونی آموزشش بدی. ببینید چیزی که لدنی هست موهبتی هست آموزشی نیست، می‌خوای بری کلاس بذاری که چی؟

دوستان: استاد راه نمی تونه باشه. استاد: آفرین. اونی می‌تونه کلاس بذاره که رفته اکتسابی، مثلا استاد حوزه می‌تونه کلاس بذاره برای آموزش یه سری چیزها. شما آقای رجبعلی خیاط آقای شیخ اسماعیل دولابی وقتی به یک مقام عرفانی رسیدید اجازه‌ی نشرش و اجازه آموزشش را ندارید. این حرف اصلی هست، این رو مراجع ایراد می‌گرفتند. حرف من نیست. مراجع می‌گفتند: شما برای چی کلاس آموزشی گذاشتید؟ ایرادی که به آیه‌الله قاضی هم می‌گرفتند این بود در حالیکه آیه‌الله قاضی فقیه هم هست یعنی به مرجعیت رسیده، فقه کار کرده. اینهایی که فقیه نیستند فقه کار نکردند اجازه آموزش را ندارند، حالا قراردادی هست بین علما. حرف اینه.

دوستان: آقای کربلایی که دفعتاً قرآن را حفظ شد نمی تونن استاد قرآن بشن. استاد: احسنت. بگه چجوری من حفظ کردم؟ یه لطف الهی در لحظه بوده. آقای رجبعلی یه لطف الهی در لحظه بوده، نمی‌تونه بیاد کلاس بذاره که بیایید من بهتون بگم که چجوری شد، اینها آموزشی نیست. ایشون شاگرد داشتند می‌رفتند میومدند. این ایراد بهشون وارد بود مراجع نقد می‌کردند. (دقیقه ۲۵) آدم‌های خیلی بزرگی هستند.

عرض می‌کنم در کلاس باز کردن، دو نفر ظرفیت داره دو نفر ظرفیت نداره و میشه این اتفاقاتی که می‌بینید. مثلا علامه حسن‌زاده آملی هم فقاهتی هست هم عارف هست ولی بعضی از شاگردهاشون، دو سه نفرشان خراب کردند موضوع را. دو سه تا از شاگردان علامه حسن‌زاده آملی یک کاری کردند که تهمت‌هایی به سمت ایشون روانه شد با همه‌ی مقام بزرگ‌شان. عرض می‌کنم کلاس باز کردن، در را شما باز می‌کنید افراد مختلف بیان، بیایید من بهتون آموزش بدم خیلی آفت داره این آفت‌ها ممکنه که تا مدتها آثارش توی جامعه بچرخه.

همه‌ی کلاس‌های اینقدر خاص معمولا خصوصی برگزار میشه حتما باید شما به عنوان یک شاگرد یه دوره‌هایی را بگذرانید یه مراحلی را بگذرانید تا من ببینم آیا می‌تونی وارد این کلاس خصوصی بشی یا نه؟ برای همین آقای قاضی شاگرد خصوصی داره، کلاس خصوصی و یواشکی توی خونه‌ش یا توی یکی از همون حجره‌های مدرسه هندی‌ها، دیگه نیومد توی حوزه کلاس بذاره با این حال باز هم متهم شد به تصوف.
کلاس خصوصی هست، کلاس علنی نیست کلاس جارزدنی نیست.

روا داشتن ظلم‌های زیادی در حق ایشان

یا مثلا همون شیخ عدنانی که گفتم یکی از بزرگان حوزه هست دستور داد که بیان خانه آقای قاضی را آتیش بزنند یعنی خیلی دشمنی شدید هست. خب ببینید مردم به گمراهی میفتن دیگه. لحظات خطرناکی هست خونه آتیش گرفت ولی اتفاقی برای هیچ‌کس نیفتاده بوده حالا خاموش شده بوده، هر چی. این شیطنت‌ها را داشتند.
علامه طباطبایی اینها را با گریه نقل می‌کنند که چه ظلم‌هایی به آیه‌الله قاضی شد. الان ما داریم به نیکی و بزرگی یاد می‌کنیم در زمان خودشون در اوج تنهایی و غربت و بدنامی زندگی می‌کردند. خیلی سخت هست آدم بدنام زندگی کنه. اینو تصور کنید آدم بدنام زندگی کنه، در صورتی‌که اصلا نیست. شهرت پیدا کنه به اینکه طرف مثلا اینجوریه، بعد کل مردم نجف اینجوری بشناسند. توی احوالات میگه رد می‌شدند گِل می‌زدند به درخونه‌شون، نمی‌دونم توهین می‌کردند فحش می‌دادن خیلی کارهای اینجوری می‌کردند، توی کوچه بچه‌ها عصاش رو می‌گرفتند مسخره می‌کردند سنگ می‌انداختند از این کارها زیاد کردند.
آدم بدنام هست در حالیکه این نیست، یک عالم بزرگ هست یک عارف بزرگ هست، بعد بدنام زندگی کنه. تا هشتاد و دو سه سالگی به این شکل زندگی کردند اینقدر که آخرها حتی اون چند نفر طلبه‌ای که یواشکی و خصوصی میومدن اونا هم دیگه نتونستن بیان، یه نفر یا دو نفر بودند یواشکی می‌رفتند تا چیزی یاد بگیرند، در اوج مظلومیت ایشون از دنیا رفتند.
یه دوره‌ای هم که علامه طباطبایی و برادرشان مجبور شدند از نجف به تبریز برگردند، آقای قاضی میگن: خیلی به من سخت گذشت دیگه تنهای تنها شدم یعنی اینها هم که کنارشون بودند و مواظبت می‌کردند، مجبور شدند به خاطر مسائل مالی برگردند و ده سال تبریز بمونند دو تا برادر، طباطبایی‌ها. آقای قاضی دیگه تنهای تنها هستند. اون اواخر یه عباس قوچانی هست و آقای نجابت و دو سه نفر اینجوری مواظب هستند. بعد هیچی نداشته بخوره، وضعیت فقرِ خیلی شدید.
سوال: میگن که مگه الان توی جامعه ما کم بی‌حرمتی میشه؟ پاسخ: بله؛ بی‌حرمتی‌ها زیاد هست، حالا ما وقتی به یه شخص می‌رسیم که اینقدر مشخص هست، ببینید توی جامعه از این حرف‌ها زیاد هست. (دقیقه ۳۰) خسته نباشید، ممنون از همراهی‌تون.

وَ آخِرُ دَعْواهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِین

اللّهُمّ اجْعَلْنا وَجِیها بِالْحُسَینِ علیه السلام فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَةِ